

شخصیت‌های منفی کربلا (جنایتکاران) در شعر عاشورایی

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱

تاریخ تأیید: ۹۲/۲/۲

محمد رضا سنگری*

۱۵۹

کتاب نقد / سال پانزدهم / شماره ۶۷-۶۸ / تابستان و پاییز ۱۳۹۲

چکیده

شناخت چهره‌های منفی در نهضت عاشورا در قلمرو شعر فارسی، موضوع این پژوهش است. این شخصیت‌های منفی مانند یزید، عمر سعد، عبیدالله، شمر و حولی - مستقیم و غیرمستقیم - در جنایات و رویدادهای تلخ و سهمگین کربلا و عاشورا نقش داشته‌اند.

واژگان کلیدی: شعر عاشورایی، شخصیت‌های منفی، کربلا.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی دزفول، رشته زبان و ادبیات فارسی (m.sangari@yahoo.com).

مقدمه

شکوه و عظمت عاشورا و درس آموزی این رویداد و فرهنگ زنده و سازنده، فقط در شخصیت ممتاز و شاخص چهره‌های مثبت و متعالی خلاصه نمی‌شود، بلکه شخصیت‌ها و چهره‌های منفی آن نیز درخور مطالعه و تأمل‌اند. اینکه آن سوی میدان و در جبهه رویه‌رو چه کسانی هستند و با چه انگیزه و عقبه‌های فکری، روحی و منشی به کربلا آمده‌اند، آن اندازه مهم است که شناخت انگیزه‌ها و منش و کنش اصحاب حسین علیه السلام اهمیت دارد.

چهره‌های منفی کربلا را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. سران و رهبران و بیدادگران اصلی؛ مانند: یزید، عییدالله زیاده، عمر سعد، شمر و خولی که برخی در کربلا بودند و برخی مدیریت و هدایت اصلی جنایت را به عهده داشتند.
 ۲. شرکت‌کنندگانی که نام آنها در فهرست قاتلان و ظالمان ثبت شده است و مستقیماً در قتل و غارت شرکت داشته‌اند.
 ۳. شرکت‌کنندگانی که هرچند نام آنها ثبت نشده؛ ولی جزء لشکر سی هزار نفری اموی در صحنه کربلا بودند.
 ۴. کسانی که مستقیماً در کربلا شرکت نداشتند؛ ولی زمینه‌ساز و به تعبیر زیارت عاشورا، «ممهّد» و یا پشتوانه جنایتکاران بودند.
- در ادبیات عاشورایی، به ویژه در تعزیه‌ها از این چهره‌ها با عنوان «اشقیاء» در مقابل «اولیا» یاد می‌شود.
- در شعر عاشورایی، مستقیم و غیرمستقیم به این شخصیت‌های منفی اشاره

می‌شود. گاهی نیز جز نام، نوع جنایت و خیانت آنان مطرح می‌شود. اگر بپذیریم که در منظومه عاشورا ستارگانی که گرداگرد خورشید حسین علیه السلام می‌چرخند؛ همان‌گونه که امام خود در توصیفشان فرمود: من اصحابی بهتر از آنان نمی‌شناسم، جزء جدایی‌ناپذیر عاشورا بوده، شناختن و شناساندن آنان تصویر روشن‌تری از عاشورا به دست می‌دهد، شناخت چهره‌های منفی کربلا نیز برای بهترشناختن کربلا بایسته و لازم است و دریغاً که در تبیین شعر عاشورایی، هر دوی این مجموعه‌ها - هم چهره‌های منفی و هم چهره‌های مثبت - ناشناخته مانده‌اند.

در شعر عاشورایی تا عصر انقلاب یعنی حدود یک هزار سال سرودن، جز چند نام از مجموعه صحابه امام حسین علیه السلام به چشم نمی‌خورد. اگر از منظومه‌هایی چون *زبدۃ الاسرار صنفی علی شاه*، *روضۃ الاسرار سروش اصفهانی*، *گنجینه اسرار عمان سامانی* و *آتشکده نیر تبریزی* که به اقتضای منظومه‌بودن به نام برخی صحابه اشاره کرده‌اند، صرف‌نظر کنیم، تا حدود صد سال پیش، از اصحاب امام حسین علیه السلام به زحمت می‌توان نام پانزده تن را در سروده‌های عاشورایی یافت. خوشبختانه در سال‌های پس از انقلاب، با تکاپوهایی که در جهت بازشناسی و پژوهش در باب شخصیت اصحاب امام حسین علیه السلام شده است؛ نه تنها نام ده‌ها تن از اصحاب امام به شعر راه یافته، بلکه گاه مجموعه شعر مستقل برای برخی اصحاب به ویژه بنی‌هاشم به چاپ رسیده است؛ ولی هنوز دامنه این تکاپو به معرفی چهره‌های بیدادگر و منفور کربلا نرسیده است و جز چند نام مشهور چون *شمس حولی*، *عمر سعد*، *سنان* و *حرمله* در شعر نمایانده و مطرح نشده است.

شناختن و شناساندن این شخصیت‌های منفی ما را در درک عظمت یاران

امام حسین علیه السلام، یاری گر خواهد بود. همچنین کمک خواهد کرد تا شیفتگان و رهپویان فرهنگ حسینی دریابند «چه نباید باشند» و چه رذیلت‌ها و تباهی‌هایی را باید از دامن حیات و سلوک خویش بشویند تا در وقوع دوباره کربلا - که همواره تکرار می‌شود - در صف دشمنان نباشند.

۱. ویژگی‌های کلی چهره‌های منفی عاشورا

از چند راه می‌توان به ویژگی‌هایی که شاکله و شخصیت سپاه ستم را تشکیل می‌دهد، دست یافت:

۱. ادعیه و زیارات: در ادعیه و زیارات به ویژه زیارات و ادعیه‌ای که به موضوع کربلا اختصاص دارند؛ مانند زیارت عاشورا، زیارت اربعین، زیارت وارث، ادعیه و زیارات خاص شخصیت‌های عاشورا و حرم ائمه، در کنار تکریم و تجلیل *اباعبدالله الحسین* علیه السلام و یارانش، صفات و خصوصیات چهره‌های منفی کربلا نیز مطرح شده است. در زیارت اربعین می‌خوانیم:

وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَدْنَى وَ شَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَ تَرَدَّى فِي هَوَاهُ وَ أَسْخَطَكَ وَ أَسْخَطَ نَبِيكَ وَ اطَّاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ:

و کسانی کمر به قتل و کارزار با تو بستند که شیفته و فریفته دنیا شدند و بهره آخرتشان را به متاع ناچیز دنیا فروختند و بیداد و ناروایی و پستی ورزیدند و خشم تو و خشم پیامبر را برانگیختند و پیروی اهل گناه و دورویی کردند (قمی، ۱۳۴۲، ص ۸۵۶).

در این اشاره و در دیگر زیارات، خباثت، دنیاپرستی، سنگدلی، بی‌هویتی،

ناپاکی، کینه‌توزی، بلاهت و کژاندیشی، امیدبستن به ثروت، قدرت و شهرت، ویژگی‌های شخصیتی دشمنان امام حسین^ع در کربلا محسوب می‌شود. ویژگی‌هایی که ذلت و عقوبت دنیوی (موسوی جزایری، ۱۴۱۸، ص ۸) و خواری در قیامت و بدنامی همیشگی در تاریخ را سبب شده است.

۲. توصیف امام و یاران از ویژگی‌های دشمنان (دشمن در نگاه امام و اصحاب): امام حسین^ع در طول نهضت و حرکت خویش و یاران امام در رجزهایشان و قافله اسیران در گزارش‌ها و خطبه‌های خود به توصیف دشمنان پرداخته‌اند. وقتی امام^ع ذلت‌ناپذیری خویش را بیان می‌کند، دشمن را این‌گونه معرفی می‌کند: «ألا و انّ الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین بین السّلة والذّلة و هیهات له ذلک، هیهات منّا الذّلة!» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۸۳).

این توصیف امام، عبیدالله زیاد را بازمی‌شناساند و حتی سبب رفتار و منش او را تبیین می‌کند. محمد بن عبدالله بن جعفر در رجز خویش در میدان کربلا می‌گوید:

نشکوا الی الله من العدوان
فعال قوم فی الردی عُمیان
قد بدّلوا معالم القرآن
و محکم التنزیل والتبیان
و أظهروا الکفر مع الطغیان

(سماوی، ۱۴۱۹، ص ۷۷)

یعنی: به خدا شکایت می‌برم از دشمنانی که «کورکورانه و چشم‌پسته» سمت تباهی را برگزیده‌اند. نشانه‌های روشن قرآن و بیان محکم تنزیل را دگرگون کرده و کفر و طغیان و سرکشی را آشکار ساخته‌اند.

در برخی رجزهای یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، هم به تلویح و هم به تصریح، صفات و ویژگی‌های سپاه دشمن مطرح می‌شود. گاهی نیز به برخی سران سپاه مانند عمر سعد و شمر اشاره شده است.

۳. دشمن در نگاه دشمن: توصیف شرارت، شقاوت، دنیاخواهی و قدرت‌طلبی دشمنان گاه در مجادله‌های دشمنان با یکدیگر در صحنه نبرد و گاه در گزارش گزارشگران سپاه دشمن مانند حمیدبن مسلم و هلال‌بن‌نافع توصیف و بیان شده است. حمیدبن مسلم تکیه‌گاه اصلی **تاریخ طبری** در نقل حوادث کربلاست. از این وقایع‌نگار لشکر اموی توصیفاتى درباره برخی شخصیت‌های منفی کربلا وجود دارد که ما را در شناخت بهتر انگیزه‌های آنان یاری می‌رساند.

۴. دشمن در نگاه بازماندگان عاشورا (اسیران): در خطبه‌های امام سجاد علیه السلام، زینب کبری علیها السلام، ام‌کلثوم و سخنان حضرت سکینه و دیگر زنان و کودکانی که پس از کربلا به اسارت برده شدند، اشاراتی به رفتار و شخصیت قاتلان و جنایتکاران کربلا شده است. این اشارات، هم توصیف ویژگی‌های ستمگران و هم برخی فرماندهان سپاه دشمن مانند عمر سعد و شمر است.

این توصیفات برخی در کربلا، برخی در طول اسارت و برخی پس از اسارت در مدینه بیان شده است.

۵. خودتوصیفی دشمن: در قیام مختار در سال ۶۶۱ ق و دستگیری تعدادی از جنایتکاران کربلا، برخی از آنان به جنایت خود اعتراف کردند. برخی نیز در ضمن سخنان خویش، انگیزه (تصویر پنهانی شخصیت خویش) را بیان کرده‌اند. وقتی عمر سعد در جدال درونی آمدن و نیامدن به کربلا و جنگیدن با امام حسین علیه السلام می‌گوید:

ءَأْتَرَكَ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ مُنِيَّتِي
و فِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا

أَوْ أَصْبَحُ مَاثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ
حِجَابٌ وَلَكِنْ لِي فِي الرَّيِّ قُرَّةٌ عَيْنٍ

(شوشتری، ۱۳۷۵، ص ۷۱)

تصویری از تزلزل اعتقادی و دنیاپرستی خود را عرضه کرده است.

شخصیت‌های منفی کربلا مطرح شده در شعر عاشورایی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: دسته نخست، کسانی که در ماجرای کربلا حضور مستقیم نداشتند؛ مانند یزید و شریح قاضی و عبیدالله زیاد و دسته دوم، کسانی که در سرزمین کربلا حضور داشتند و مستقیم و غیرمستقیم در قتل، غارت و آزار بازماندگان مؤثر بودند؛ مانند عمر سعد، شمر، حولی و سنان. البته نقش دسته اول، جدی‌تر و مؤثرتر بوده است.

افسوس که اطلاعات تاریخی در مقاتل و آثار معتبر در باب برخی از این چهره‌ها بسیار اندک است و فقط از راه قراین و برخی گزارش‌های کلی می‌توان ویژگی‌ها و خصوصیات آنان را توصیف و تشریح کرد.

در سلوک شیعی، سلام و برائت باید توأمان باشد؛ همان‌گونه که در قرآن، رفتار باورمندان پیامبر ﷺ آمیزه‌ای از شدت و رحمت معرفی شده است: «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ». در زیارت‌نامه‌ها، هم سلام دیده می‌شود و هم لعن و برائت. در شعر عاشورایی عصر انقلاب بیش از شعر گذشته عاشورایی، این پیوند و گره‌خوردگی یافت می‌شود که این نشانه نزدیک شدن فرهنگ انقلاب در شعر به فرهنگ ناب و اصیل شیعی و اسلامی است؛ هرچند هنوز بُعد «برائت» در سروده‌های عاشورایی هم‌پا و هم‌تراز «سلام» تقویت و قوت نیافته است.

۱-۱. یزید بن معاویه

بدنام‌ترین و رایج‌ترین نام در تقابل با نام حسین علیه السلام در نهضت کربلا، نام یزید است. یزید فرزند معاویه بن ابی‌سفیان است که در سال ۲۶ یا ۲۷ ق به دنیا آمد. امام حسین علیه السلام درباره ویژگی‌های خُلُق و رفتاری او فرمود: «یزید رجلٌ شاربُ الخمرِ قاتِلُ النفسِ المحترمةِ مُعلنٌ بالفسقِ و مثلی لا یبایع مثله» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۳۲۵ / کوفی، ۱۴۰۶، ص ۸۲۶).

در این سخن، سه ویژگی شراب‌خواری و بدمستی، انسان‌کشی (کشتن بی‌گناهان) و فساد و گناه آشکارا و بی‌پروا به وی نسبت داده شده است. از دیگر ویژگی‌هایی که به یزید نسبت داده‌اند، عیاشی و خوشگذرانی، سگ‌بازی، میمون‌بازی، یوزبازی و سرگرمی دائمی به پرنندگان شکاری است. او میمونی داشت که آن را سوار اسب می‌کرد. لباس بر او می‌پوشاند. شراب به او می‌نوشاند. تاج بر سرش می‌گذاشت و سپس دیگران را وامی‌داشت تا با این میمون مسابقه بدهند. وقتی شکست می‌خوردند، به تحقیر و تمسخر آنان می‌پرداخت. نوشته‌اند پس از مرگ این میمون، یزید دستور داد تا با مراسم خاص دفنش کنند و در شام مجلس ماتم برایش برپا کنند (دمشقی باعونی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۳).

یزید پس از مرگ پدرش معاویه، به رغم اینکه پدرش ظاهراً او را از جنگ با امام حسین علیه السلام برحذر داشته بود، از ولید بن عتبه حاکم مدینه خواست تا از امام بیعت بگیرد و در صورت مخالفت، وی را به قتل برساند. گماردن عبیدالله بن زیاد به حاکمیت کوفه - با حفظ سمت حکومت بر بصره - دستور دیگر یزید برای تدارک جنگ با اباعبدالله الحسین علیه السلام و سرانجام وقوع جنایت کربلا بود.

یزید در شعر - شعر غنایی و مجلس میگزساری - دستی داشت. سروده‌هایی از وی در توصیف می و می‌خوارگی هست. چند سروده از وی در هنگام اهانت و چوب‌نواختن بر رأس مبارک حسین علیه السلام در شام نیز گزارش شده که از آن جمله است:

يَفْلِقْنَ هَاماً مِنْ رِجَالِ أَعْزَةٍ عَلِينَا وَ هَمِّ كَانُوا أَعْقَ وَ أَظْلَمًا

(امین، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۶۱۶)

یعنی: شمشیرها [می] فرق مردانی را شکافتند که برایمان عزیز بوده‌اند؛ اما با این همه، ستم کردند و رشته پیوند با ما را گسستند.

یزید در طول سه سال و هشت ماه حکومت خود، سه جنایت بزرگ مرتکب شد: نخست، در سال ۶۱ ق فاجعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را رقم زد؛ در سال دوم، «واقعه حرّه» و قتل عام مردم مدینه به دست مسلم بن عقبه را به وجود آورد و سپس برای سرکوبی عبداللّه بن زبیر، مسجد الحرام را با منجنیق ویران کرد و به آتش کشید. درست در همین زمان بود که خبر مرگ یزید رسید و حمله متوقف شد.

یزید در هنگام مرگ در سال ۶۴ هجری حدود ۳۸ سال داشت. مرگ او بر اثر افراط در شراب‌خواری و عیاشی بود. او در منطقه «حوارین» مُرد و در باب الصغیر دمشق به خاک سپرده شد (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۲۳).

نام یزید نه تنها در سروده‌ها که در ضرب‌المثل‌ها و کاربردهای مردمی، همواره مظهر بی‌رحمی و قساوت، جنایت، خیانت، عیاشی و نامردمی است.

در شعر عاشورایی گذشته تا قرن دهم هجری نام یزید کمیاب است؛ ولی در عصر صفویه و قاجاریه به نام و جنایت او اشاره می‌رود. این چند بیت

قائنی را باید نخستین توصیف و توضیح درباره شخصیت یزید در شعر عاشورایی دانست:

مظلوم شد شهید؟ بلی! جرم داشت؟ نه!
 کارش چه بُد؟ هدایت یارش که بُد؟ خدا
 این ظلم را که کرد؟ یزید، این یزید کیست؟
 ز اولاد هند، از چه کس؟ از نطفه زنا
 خود کرد این عمل؟ نه! فرستاد نامه‌ای
 نزد که؟ نزد زاده مرجانه دغا
 این نابکار کُشت حسین را به دست خویش
 نه! او روانه کرد سپه سوی کریلا ...

(قائنی، ۱۳۶۴، ص ۹۴۷)

بیش و پیش از شعر انقلاب، نام یزید در شعارها مطرح شد و «حکومت یزیدی» عنوان حکومت رضاخانی و پس از آن محمدرضا پهلوی شد. در شعارهای عصر انقلاب از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در شعارها نام یزید مظهر خیانت و جنایت است. در طول هشت سال جنگ تحمیلی، مردم با تغییر نام صدام حسین - رئیس‌جمهور عراق - به «صدام یزید» باعث شدند در شعارها و شعرها نیز با همین عنوان از وی یاد کنند.

شخصیت منفی یزید باعث شده است که در شعر انقلاب به ویژه شعر عاشورایی، وی نماد زشتی و پلیدی و مظهر ستم و بیداد و تباهی باشد. از سروده‌های مشهوری که در تقابل با نام حسین، یزید را توصیف می‌کند، سروده بلند و مشهور «خط خون» موسوی گرمارودی است. همسایگی «مرگ» و «یزید» در این سروده، به ترسیم بهتر و بیشتر چهره یزید کمک کرده است:

مرگ در پنجه تو
زبون تر از مگسی است
که کودکان به شیطنت در مشت می گیرند
و یزید بهانه‌ای،
دستمال کثیفی
که خلط ستم را در آن تُف کردند
و در زباله تاریخ افکندند
یزید کلمه نبود
دروغ بود
زالویی درشت
که اکسیژن هوا را می مکید
مخنتی که تهمت مردی بود
بوزینه‌ای با گناهی درشت:
سرقت نام انسان
و سلام بر تو
که مظلوم‌ترینی
نه از آن جهت که عطشانت شهید کردند
بل از این رو که دشمنت این است
مرگ سرخت
تنها نه نام یزید را شکست
و کلمه ستم را بی سیرت کرد
که فوج کلام را نیز در هم می شکند ...

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰)

همان گونه که پیش تر گفته شد، در دروان مبارزه با طاغوت و حکومت شاهنشاهی، «یزید» معادل نام شاه و در تقابل با نام امام خمینی مطرح می شد:

ای خون خدا بشکن، بشکن به خدا بشکن در حنجره تاریخ امواج جفا بشکن
تبهای پلیدی را، این تخت یزیدی را ای وارث ابراهیم با نام خدا بشکن
(موسوی، ۱۳۷۰، ص ۸)

و همین مضمون، زمینه سرودن این شعر حمید سبزواری است:
تا عدل هست رایت او هر طرف به پاست تا ظلم هست نهضت او استوار هست
تا در زمانه رسم یزید است برقرار سودای دادخواهی او برقرار هست
(سبزواری، ۱۳۶۷، ص ۲۸۶)

یزید، نماد میرایی، زوال، ابتر و عقیم بودن است؛ همان گونه که نام حسین، گواه، نشان و نماد دوام، استمرار و نامیرایی است.

چه خام خیال

خمود خرد!

یزیدیان آزادی را

عقیم می خواستند

حسینیان

عظیم

راستی را

کدام پیروز شدند؟

و مانا

در عطرها دیروز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امروز
هنوز شدند؟

(صاعدی، ۱۳۹۱، ص ۳۲)

شاعر در سروده دیگری در توصیف حضرت زینب رضی الله عنها، زوال و مرگ یزید را در تیشه صبوری زینب می بیند و دوام قرآن و فرهنگ کتاب الله را از رهگذر جاده ای می داند که زینب صبورانه از آن عبور کرده است:

از جاده های سنگلاخ صبوری است

این

خصم است، خصم ساده لوح

که خوش باورانه و پیروزمند

به سلامت می گذرد

و در زیر ناجوانمردانه ترین تیغ تاریخ

این تویی، تو! دخت فاطمه

که با صلابت کوه

بشکوه!

به حراست از میراث جلیل جبروت

به کتاب الله می اندیشی

آی!... خصم ساده لوح

اینک

در دست های جهان

قرآن

این تیشه بر ریشه هر یزیدستان

از جاده های صبوری اوست

از سنگلاخ صعب

(همان، ص ۸۲)

بدنامی یزید و نفرت از نام وی، به هرچه نام یزید است در شعر عاشورایی سرایت کرده است. یکی از چهره‌های بزرگ و مثبت کربلا حرّبن یزید ریاحی است. بودن نام یزید در شناسنامه حرّ!! باعث شده است که رهایی و آزادگی حرّ و گسستن او از سپاه عمر سعد و پیوستن به *اباعبدالله/الحسین*، رهاشدن از یزید و نام وی تلقی شود. یکی از سروده‌های موفق در این باره، غزل حرّ از مرتضی امیری اسفندقه است که مطلع و مقطع غزل بر همین مضمون تکیه دارد. شاعر خطاب به حرّبن یزید ریاحی می‌گوید:

حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد	خلاص از قفس وعده و وعیدت کرد
سیاه بود و سیاهی هر آن چه می‌دید	تو را سپرد به آینه روسپیدت کرد
چه گفت با تو در آن لحظه‌های تشنه حسین؟	کدام زمزمه سیراب از امیدت کرد؟
به دست و پای تو بار چه قفل‌ها که نبود	حسین آمد و سرشار از کلیدت کرد
جنون تو را به مرادت رساند ناگهان	عجب تشرف سبزی! جنون مریدت کرد
نصیب هر کس و ناکس نمی‌شود این بخت	قرار بود بمیری خدا شهیدت کرد
نه پیشوند و نه پسوند خُرّ خُرّی تو	حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد

(امیری اسفندقه، ۱۳۷۸، ص ۵۷)

همین شاعر در غزل دیگری بدون اشاره به نام حرّبن یزید ریاحی، پیوستن وی به *اباعبدالله* و شهادت در رکاب امام را رهایی از القاب می‌داند که منظور از رهایی از القاب همین کلمه یزید - نام پدر حرّ - است.

عاقبت جان تو در چشمه مهتاب افتاد	پیچشت داد خدا، در نفست تاب افتاد ...
چه کشش بود در آن جلوه مجذوب مگر	که به یک جذبه چنین جان تو جذاب افتاد!
چهره واقعی‌ات را به تو برگرداندند	از سر نام تو سنگینی القاب افتاد
شهد سرشار شهادت به تو ارزانی باد	آه از این مردن شیرین! دهنم آب افتاد

(همان، ص ۵۵)

یکی از ویژگی‌های شعر انقلاب، پیوند سه عنصر زمانی گذشته، حال و آینده است؛ به ویژه در توصیف حماسه‌ها و ارزش‌ها و در مقابل آن سستی‌ها و ضدارزش‌ها، سه عنصر زمانی عاشورا (گذشته)، جبهه‌های دفاع و حماسه هشت‌ساله (حال)، با عصر ظهور (آینده) پیوند می‌یابند. در تبیین پلشتی‌ها و زشتی‌های زمان حال معمولاً چهره‌های منفی کربلا مطرح می‌شوند که از آن جمله یزید و شمر است.

قرن غیبت، قرن غبن و غربت است	یا حسین! این عصر، عصر عسرت است
عصر نسل آخر افلیح‌ها	عصر لکنت، عصر پرت گیج‌ها
عصر مسخ پاک‌ها با کار پوک	عصر خالی، عصر خولی، عصر خوک
عصر قصابی به دست جانیان	عصر ذبح گله روحانیان
عصر تبعید پرستو از پراگ	عصر لبخند سیاست در فراگ
عصر قاب عکس در قطع یزید	عصر نشر شمر در چاپ جدید

(عزیزی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۴)

امتداد یزید در روزگار ما و حضور «یزیدها»، نیازمند ادراک «بودن در کربلا» در همین امروز است. این انذار شاعرانه که یزید نمرده است و «روح و فکر و رفتار یزیدی» هست، همواره در شعر عاشورایی دیده می‌شود. *الهام یاوری می‌گوید:*

هنوز حادثه‌ها پایمال کوری ماست یزیدها همه صف بسته‌اند و ما خواهیم
و زینب است که مردانه خطبه می‌خواند و ما که مانده‌تر از لحظه‌های مردابیم

(میری، ۱۳۹۱، ص ۵۹۵)

همان‌گونه که در قرآن، خواری و نابودی بیدادگرانی چون فرعون، نمرود، هامان و اقوامی چون قوم ثمود، عاد و نوح مایه عبرت است، در شعر عاشورایی،

یزید مایه عبرت همه خطاپیشگان و کین‌ورزان است. خوشدل تهرانی گوید:
 یزید عبرت تاریخ دهر شد «خوشدل» که این سزای خطاپیشگان پُرکین است
 (همان، ص ۹۱)

به نظر می‌رسد شعر عاشورایی انقلاب، بیش از این نیازمند بازنمایی چهره
 منفور یزید و رفتارهای «یزیدانه» می‌باشد که اگر نسل جوان شاعر به مطالعات
 عمیق‌تر دست بزنند، هم در شناخت و هم در طرح شخصیت منفی یزید در
 شعر، موفق‌تر خواهند بود.

۱-۲. شریح قاضی

در شعر عاشورایی، شریح قاضی مظهر تزویر و پشتوانه توجیه حکومت اموی و
 مظهر خدعه، نیرنگ و فرهنگ‌سازی دستگاه عبیدالله زیاد و عامل مؤثر در شهادت
 مسلم‌بن‌عقیل و هانی معرفی می‌شود.

هرچند مشهور است که فتوای قتل اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را او صادر کرده است؛
 ولی در هیچ‌یک از منابع معتبر تاریخی چنین نکته‌ای دیده نمی‌شود. البته با
 شواهد و قرآینی می‌توان احتمال صدور چنین فتوایی را پذیرفت.

نام شریح در منابع شرح‌بیل، شرح‌احیل و کینه او ابوامیه کندی یا ابوامیه
 کوفی، ابوعبدالرحمن، ابوعمر و، قاضی میضربین، عبدالابطر و النخعی آمده است
 (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۲۲).

تاریخ ولادت او حدود ده سال پیش از بعثت پیامبر - تقریباً هم‌سن علی علیه السلام
 - بوده است. وفات او را به اختلاف در سال‌های ۷۸، ۷۹، ۸۰ و ۸۶ ق ذکر
 کرده‌اند. او در کوفه درگذشت. امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج‌البلاغه، نامه‌ای به

وی نگاشته و او را از دنیا طلبی بر حذر داشته است. شریح قاضی به درخواست زیاد بن ابیه - پدر عبیدالله زیاد - همراه با تعدادی از اشراف کوفه علیه حجر بن عدی گواهی داد و معاویه با اتکا به همین گواهی، حجر را به شهادت رساند (مامقانی، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۸۳).

در جریان قیام مسلم بن عقیل و دستگیری هانی بن عروه، وقتی قبیله هانی برای رهایی وی قیام کردند و پشت دارالاماره جمع شدند، عبیدالله از شریح خواست مدحیان - قبیله هانی - را متقاعد کند که هانی سالم است و برگردند. جاسوس عبیدالله زیاد - حمید بن بکر الاحمری - با شریح همراه شد و شریح خطاب به مردم گفت: من دوست شما هانی را دیدم و سوگند می‌خورم او زنده است و نمرده و همین باعث شد مردم پراکنده شوند. شریح بعدها گفت اگر جاسوس عبیدالله نبود، حقیقت را با مردم می‌گفتم (خدایی، ۱۳۸۲، ص ۸۰). شریح قاضی با عبیدالله زیاد سازش کرد و حضور او در کنار عبیدالله، توجیه‌گر ستم بود. در عصر مختار، هر چند پیشنهاد ابقای شریح در منصب قضاوت شد؛ ولی مختار با توجه به گذشته تاریک و مخالفت اطرافیان، از دادن منصب قاضی القضاة به وی اجتناب کرد. ترس طمع و دل‌بستگی به منصب، جاه، قدرت و شهرت، شریح را عافیت‌طلب، نیرنگ‌باز و تثبیت‌گر نظام اموی ساخته بود.

در شعر عاشورایی عصر انقلاب، نام شریح به عنوان مظهر، نماد، نماینده تزویر و فتوادهنده به نفع حکومت ستم مطرح می‌شود.

سید اکبر میرجعفری در **پایان رنگ‌های جهان** می‌گوید:

لب تشنه کشته‌اید مهمان خویش را	ای قوم بایزید، الطافتان مزید
اینک نماز و خون آغشته در هم‌اند	قاضی شریح‌ها فتوا نمی‌دهید؟

حق السکوت قوم یک لقمه قوت قوم کم کم زیاد شد از جانب یزید

(میرجعفری، ۱۳۸۶، ص ۳۷)

بدآمدن استخاره، مظهر تمسک و توسل به استخاره برای یافتن مفرّ و گواه
زبونی و سستی رأی است که در این شعر به قاضی شریح نسبت داده شده است:
راه گریز اغلب قاضی شریح‌ها آن روز در بدآمدن استخاره بود

(مجاهدی «پروانه»، ۱۳۸۶، ص ۶۵۶)

توسعه و مصداق شخصیت شریح - به ویژه در روزگار ما - دستمایه بسیار
خوبی برای شاعران می‌تواند باشد و فقر این به‌کارگیری، ناشی از فقر مطالعاتی
نسل جوان شاعر در حوزه تاریخ اسلام است.

۳-۱. عبیدالله بن زیاد

عبیدالله فرزند زیاد بن ابیه است. زیاد بن ابیه یعنی زیاد فرزند پدرش! که نشان‌دهنده
بی‌اصل و نسب و ناپاک‌زادگی اوست. سمیه مادر زیاد در فساد و فحشا مشهور
بود و شعر معروف «عصارات نبیذ است، سمیه رو سپیذ است» که کودکان بصره
می‌خواندند، توصیف این زن بدکاره است.

امام حسین علیه السلام نیز درباره او گفته بود: «ألا و أن الدعی بن الدعی قد رکز بین الاثنین:
ناپاک‌زاده فرزند ناپاک‌زاد، مرا میان دو امر مخیر ساخته است» (معهد تحقیقات
باقرالعلوم، ۱۴۱۵، ص ۴۲۳).

عبیدالله زیاد پس از مرگ پدرش، استاندار خراسان شد و حدود سه سال
۵۶-۵۳ هجری در آنجا بود. استانداری او در حالی بود که ۲۵ سال بیشتر
نداشت. در سال ۶۱ هجری به اشاره سرجون - مشاور معاویه و یزید - با حفظ
سمت استانداری بصره، به کوفه آمد تا قیام مسلم بن عقیل را سرکوب کند.

عبیدالله با نیرنگ، فریب و تهدید کوفه را مهار کرد، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به شهادت رساند و عمر سعد را با فرمان قتل امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد.

او پس از جنایت کربلا، به آزار قافله اسیران پرداخت. با مرگ یزید بن معاویه کوشید حکومت را به دست آورد. در سرکوب نهضت توأین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، عبیدالله نقش اصلی داشت. سرانجام در سال ۶۷ هجری در حوالی موصل با سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشعر جنگید و درست در روز عاشورا با ضربه شمشیر ابراهیم از پای درآمد. سر عبیدالله را نزد مختار فرستادند و مختار سر او را به مدینه نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد و امام از این رویداد خوشحال شد (یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۵۷).

عبیدالله، سیاستمداری مکار، سخنوری بی پروا، سنگدلی نیرنگ باز و بیدادگری دنیاپرست بود که فقط خطبه خوانی حضرت زینب علیها السلام و پاسخ دندان شکن وی این قساوت پیشه را درهم شکست. در شعر عاشورایی، عبیدالله زیاد مظهر و نماد پستی، قساوت، شقاوت، خونخواری و بیدادگری است. مهرداد اوستا در مثنوی بلند امام حماسه ای دیگر از زبان کسی که عبیدالله بن زبیر را محاکمه می کند و زاده مرجانه - عبیدالله زیاد - را از او بهتر می داند، می گوید:

... آه کز جاودی این دیرینه دیر	آل مروان باید از پور زبیر
ای به اسلام از کژی ایمان تو	بس جنایت رفته با فرمان تو
دست بسته نوعروسان را به تیغ	سر جدا سازد، که؟ مصعب بی دریغ
ای بسا آزاده با فرمان تو	کشته آید کوری چشمان تو
آنچه مصعب با سر مختار کرد	پور مروان با همان عذار کرد

ای به همت از تو داه خانه به

فاش گویم زاده مرجانه به

(اوستا، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵)

طاهره صفارزاده با زبانی طنزآمیز و گره‌زدن عاشورا به امروز، با زبانی
ایهام‌گونه از نام «زیاد» بهره می‌گیرد:

ما در این مساحت تاریخی

ما در محاربه هستیم

با هرکس که با حسین به جنگ است

و در صلحیم

با هرکسی که با حسین به صلح است

و خاندان زیاد

عجیب زیاندند!

(صفارزاده، ۱۳۵۸، ص ۴۵)

محمدسعید میرزایی نیز با نمادسازی از ابن‌زیاد، می‌گوید:

هان! ای شیوخ دشمن شب نیستید، هان!

یک مشت دلقک‌اید، عرب نیستید، هان!

آن مطلع سپیده به شب رحم می‌کند؟

موعود من به قوم عرب رحم می‌کند؟

دنیا به فکر کشتن ابن‌زیادهاست

(میرزایی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۱)

در مرثی، نوحه‌ها و سروده‌های محفلی عاشورایی، اشارت به عیدالله بدون
ذکر نام فراوان است؛ به ویژه در سروده‌هایی که به چند موضوع ذیل اختصاص
دارد یا به این موضوعات در شعر اشارتی می‌رود:

- اشاره به جمله مشهور حضرت زینب علیها السلام در مجلس عیدالله که عیدالله زیاد به قصد تحقیر و توهین و تمسخر از حضرت زینب علیها السلام پرسید: کار خدا را با خود و خانواده‌ات چگونه دیدی و حضرت زینب پاسخ داد: ما رأیتُ الا جمیلاً.
- هنگامی که عیدالله با چوب به سر نهاده در تشت (سر امام) اشاره و اهانت می‌کند.

- در خطبه‌خوانی حضرت زینب علیها السلام در بازار کوفه و دارالاماره.
- در ماجرای حضرت مسلم بن عقیل و دستگیری و آوردن وی به قصر ابن زیاد.
در این سروده‌ها با واژه‌هایی چون ظالم، بیدادگر، ستمگر، شقی، خونخوار، گستاخ و بی‌شرم و... از عیدالله زیاد، یاد می‌شود.

۴-۱. عمر بن سعد بن ابی وقاص

فرمانده اصلی جنگ در کربلا، عمر سعد فرزند سعد بن ابی وقاص قهرمان جنگ قادسیه و فاتح و سردار نبرد اعراب مسلمان در ایران است.
تولد عمر سعد را در سال ۲۳ هجری نوشته‌اند؛ در نتیجه در کربلا ۳۸ ساله بوده است. به اعتبار نام و شهرت پدر، در همان دوره جوانی شهرت فراوان یافت. در ۱۷ سالگی پدرش را تحریک و تشویق می‌کرد که ادعای خلافت کند؛ ولی سعد ابی وقاص نپذیرفت (طبری، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۷).
در ماجرای گواهی دادن علیه حجر بن عدی - یار بزرگ امیر مؤمنان علی علیه السلام - جزء گواهی‌دهندگان بود که با این کار در شهادت وی در مرج عذرا مؤثر بود.
عمر سعد در شهر کوفه، شهری که به دست پدرش در سال ۱۷ هجری فتح و آباد شد، موقعیت و شهرت فراوان یافت. در ماه‌های پایانی سال ۶۰ هجری که

سفیر و نماینده امام حسین علیه السلام - مسلم بن عقیل - به کوفه آمد و نعمان بن بشیر حاکم کوفه، در مقابل او حرکت نظامی جدی انجام نداد، عمر سعد به یزید نامه نوشت و به او گوشزد کرد: «راه حفظ کوفه، برکناری نعمان است» و همین باعث شد عبیدالله زیاد به فرمان یزید به کوفه سفر کند و با خلع نعمان بن بشیر، کار مسلم بن عقیل را یکسره کند.

پس از غربت و تنهایی و دستگیری مسلم بن عقیل، عمر سعد در دارالاماره بود و مسلم تصمیم گرفت وصایای خود را با او در میان بگذارد. ابتدا عمر سعد نپذیرفت؛ ولی به اشارت عبیدالله زیاد پذیرفت و مسلم پنهانی وصایای خود را با او در میان گذاشت که عمر سعد آنها را به عبیدالله بازگفت و عبیدالله به طنز و تمسخر عمر سعد را در این کار سرزنش کرد (دینوری، ۱۳۷۰، ص ۲۴۱).

با آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا، عبیدالله زیاد، فرماندهی جنگ با اباعبدالله الحسین را به عمر سعد پیشنهاد داد. نخست عمر سعد نپذیرفت و کسانی را پیشنهاد داد؛ ولی عبیدالله زیاد نپذیرفت و با بهره‌گیری از حکومت ری و گرگان که آرمان و آرزوی عمر سعد بود، او را تسلیم کرد. عبیدالله زیاد شرط رسیدن به حکومت ری را رفتن به کربلا قرار داد. به رغم آنکه خویشاوندان عمر سعد نیز موافق رفتن وی به کربلا نبودند؛ ولی آزمندی، قدرت‌طلبی و دنیاپرستی کار خویش را کرد و عمر سعد با چهار هزار نفر به کربلا آمد. او نخست در این اندیشه بود که شاید بتواند با برقراری صلح و ممانعت از جنگ، هم به آرزوی دیرینه خود - حکومت ری و گرگان - برسد و هم از قتل فرزند پیامبر جلوگیری کند؛ اما وقتی اخبار مسالمت و نرمش و مذاکرات عمر سعد در کربلا با امام حسین علیه السلام به گوش عبیدالله زیاد رسید، با تحریک شمر بن ذی‌الجوشن - رقیب سرسخت عمر سعد -

نامه‌ای به عمر سعد نوشت که در صورت نافرمانی و کوتاهی، فرماندهی را به شمر می‌سپارد و همین عمر سعد را در موضع لجاجت و رقابت قرار داد و جنگ را پذیرفت (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۱۷۷ / ازدی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۲-۱۸۳).

در فاصله روز سوم محرم - روز آمدن عمر سعد به کربلا - تا روز نهم محرم - آمدن شمر بن ذی‌الجوشن به کربلا - بارها امام، عمر سعد را نصیحت کرد. در شب ششم یا هفتم در مذاکره مفصلی که میان دو سپاه - امام حسین علیه السلام و عمر سعد - رخ داد، امام او را انذار داد و از او دعوت کرد که به او بپیوندد و به دنیا مغرو نشود و سلامت و سعادت را در گسستن از عبیدالله زیاد بداند. عمر سعد گفت: درست می‌گویی؛ اما می‌ترسم سرای مرا خراب کنند. امام فرمود: سرایی بهتر از آن به تو خواهم داد. عمر سعد گفت: باغ و زمین‌هایم را از من می‌گیرند. امام فرمود: بهتر از آن را در حجاز به تو خواهم داد. عمر گفت: زن و فرزندم را از من خواهند گرفت. امام از او مأیوس شد و فرمود: امیدوارم که از گندم عراق نخوری (به آرزوهایت نرسی) و عمر سعد به طنز و کنایه گفت: اگر گندم نباشد، به جای آن جو خواهم خورد و به اردوگاه خود بازگشت (مقرم، ۱۳۹۴، ص ۲۴۷).

عمر سعد در روز عاشورا نخستین کسی بود که تیر در کمان نهاد و برای فریب سپاه خود، جمله‌ای را که در جنگ‌های عصر پیامبر و نبردهای مسلمانان گفته می‌شد، بر زبان آورد و گفت: «یا خیل الله! ارکبی و بالجنة ابشری: لشکریان خدا! سوار شوید و مزده بهشت تان باد».

پس از این تیر، ده هزار چوبه تیر به سمت یاران امام پرتاب شد که عمده یاران امام در همین تیرباران به شهادت رسیدند.

عمر سعد لحظه به لحظه در روز عاشورا بی‌رحم‌تر و گستاخ‌تر شد؛ به گونه‌ای که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، ده نفر سوار با اسب‌های تنومند را برگزید و نعل‌های آنها را تازه کرد تا بر بدن شهیدان و از جمله امام بتازند (سیدبن طاووس، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵).

در آتش‌زدن خیمه‌ها و غارت آنها هرچند به ظاهر به سربازانش گفت: اموال مسروقه را برگردانید؛ ولی هیچ‌کس به سخن وی گوش نکرد. او شاهد جنایات پس از شهادت امام و بردن کاروان اسیران به کوفه بود.

سردار به ظاهر فاتح جنگ، وقتی به کوفه برگشت و خطبه‌های زینب کبری علیها السلام و روشنگری‌های کاروان اسیران مؤثر افتاد، عیب‌الله زیاد از وی خواست تا نامه‌ای را که مبنی بر فرمان قتل امام بود، برگرداند و عمر سعد استنکاف کرد و اینجا بود که دریافت حکومت ری دستاویزی بیش نبوده است و او هیچ بهره و نصیبی نخواهد داشت. او در این موقعیت با خود گفت: از من زیان‌کارتر کسی به خانه بازنگشته است؛ زیرا رشته خویشاوندی را گسستم و فرمان امیری تبه‌کار و بیدادگر را گردن نهادم (دینوری، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸).

سرانجام در جریان قیام مختار، ابوعمره کیسان به فرمان مختار به خانه عمر سعد تاخت و او را که دل به امان‌نامه‌ای خوش کرده بود که عیب‌الله بن عمر از مختار برای او گرفته بود، در منزل کشت و سر او را به نزد مختار آورد. عمر سعد مظهر و نماد آزمندی، دنیاپرستی، آرزومندی باطل، دل‌بسته شهرت، حکومت، قدرت و ثروت است.

در سروده‌های عاشورایی و در دیگر سروده‌های عصر انقلاب، نام عمر سعد، کمتر مطرح می‌شود؛ ولی همه نمادها و مظاهر شخصیتی او به ویژه «حکومت

ری»، «ری»، «گندم ری» و اشارات دیگر مشابه، در سروده‌ها کاربرد فراوان دارد.
حسین اسرافیلی در سروده‌ای برای شهید دکتر فتحی شتاقی - مبارز مسلمان
فلسطینی - می‌گوید:

در من شعله‌ای است که می‌سوزاندم

خود را به آب می‌زنم

آب، آتش می‌شود

به کوه می‌زنم

کوه، شعله‌ور می‌شود

اما

سفره‌های معاویه

رنگین‌تر از آن است که بندگان شکم را

ایمان، فراخواند

کسی به فکر خیمه‌های سوخته نیست

عطش

در بین دو نهر

آتش افروخته است

و عاقبت‌طلبان

پوزه در آب فرو برده‌اند

وعده «حکومت» فریبده است

حکومت «ری»

یا حکومت «غزه»

(اسرافیلی، ۱۳۸۳، ص ۸۸-۸۷)

از ویژگی‌های شعر انقلاب، تطبیق چهره‌های دیروز با امروز و «مصدق‌یابی

عصری» است؛ به عبارت دیگر، تفسیر رخداد‌های دیروز بر مبنای وقایع امروز و گره‌زدن دامن گذشته به معاصر و نوعی هم‌عصرسازی شخصیت‌ها و حادثه‌های گذشته با امروز فراوان دیده می‌شود.

دو نمونه ذیل، عمر سعد را به امروز پیوند زده‌اند که هر دو نمونه از علی د/وودی است:

حالا صندوق‌هایی هستند

که به عمر سعد هم وام می‌دهند

با یازده درصد سود بانکی!

یادش به خیر!

پرنده‌هایی که سنگ‌ها را با دندان

به خیمه می‌برند

(داوودی، ۱۳۸۸، ص ۵۴)

هر روز، هر غروب

اسبی است بی‌سوار!

ما ایستاده در صف نانوایی ری‌ایم

آه ای بهشت گمشده!

هر روز

افتاده نعش ما

بی‌توش و تاب در

میدان هفت تیر

(همان، ص ۲۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵-۱. خولی بن یزید اصبحی

از سیاه‌کارترین و سرشناس‌ترین جنایتکاران کربلاست. او در حمله نهایی به امام حسین^ع و پس از آن، در تاختن به خیمه‌گاه شرکت داشت. دو جنایت بزرگ در کربلا را به او نسبت داده‌اند: شهادت جعفر بن علی^ع طالب، برادر ۲۱ ساله ابوالفضل العباس^ع و تیرزدن به عثمان بن علی بن ابی طالب برادر دیگر ابوالفضل العباس^ع (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۸۹).

در روز عاشورا جزء کسانی بود که به گودال قتلگاه آمد تا سر امام را جدا کند؛ ولی دیدن سیمای امام، لرزه بر اندامش افکند و از قتلگاه بیرون آمد. پس از شهادت امام، همراه با حمید بن مسلم ازدی سر اباعبدالله الحسین^ع را به کوفه آورد تا به دارالاماره نزد عبیدالله بن زیاد ببرد؛ اما چون شب‌هنگام و دیروقت به کوفه رسید و درهای دارالاماره بسته بود، سر را به خانه برد و آن را در تنور یا زیر سرپوشی نهاد. او دو زن داشت. آن شب همسرش نوار در خانه بود. وقتی برگشت، همسر را دید و از «سفر» و «دست‌آورد» سفر پرسید. خولی گفت: چیزی آورده‌ام که بی‌نیازی جهان در اوست؛ سر حسین^ع در خانه توست. نوار خشمگین و معترض گفت: همه طلا و نقره به خانه می‌آورند، تو سر فرزند دختر پیامبر را آورده‌ای. آنگاه از منزل بیرون رفت و گفت: دیگر هرگز با تو سر بر یک بالین نخواهم نهاد (طبری، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۴۵۵).

زن دیگر خولی به نام عیوف دختر مالک در زمان قیام مختار ثقفی، مخفیگاه او را به سربازان مختار نشان داد. سربازان، خولی را دستگیر کردند، او را کشتند و بدنش را به آتش کشیدند (عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۶۱۲ / ابن‌نما، ۱۴۱۶، ص ۱۱۹).

در ادبیات عاشورایی، تنور خولی مشهور شده است. نوشته‌اند: «زن خولی وقتی کنار تنور آمد، نوری را دید که از درون تنور به سمت آسمان می‌تابید» (مقرم، ۱۳۹۴، ص ۳۹۱).

درباره خولی، نخستین سروده مفصل را باید از عبدالعلی نگارنده (متولد ۱۳۴۶) دانست. او که از شاعران نام‌آشنای دهه سی و چهل پیش از انقلاب است، ماجرای آوردن سر *اباعبداللہ الحسین* علیه السلام به کوفه توسط خولی و قراردادن آن در تنور و عکس‌العمل زن خولی را این‌گونه آورده است:

به خولی بگفت آن زن پارسا

که را باز از پا درآورده‌ای!

که در این دل شب چون غارتگران

برایم زر و زیور آورده‌ای!

به همراهت امشب چه بوی خونی است

مگر باز مشک تر آورده‌ای!

چنان کوفتی در را که پنداشتم

ز میدان جنگی، سر آورده‌ای

چو دانست آورده سر، گفت آه!

که مهمان بی‌پیکر آورده‌ای

چو بشناخت سر را بگفت ای عجب

سری با شکوه و فر آورده‌ای

در این کلبه تنگ و بی‌نور من

ز گردون مه انور آورده‌ای

بمیرم در این تیره شب از کجا

سر سبط پیغمبر آورده‌ای!
چه حقی شده در میان پایمال
که تو رفته‌ای داور آورده‌ای!
ولی ز آنچه من آرزو داشتم
به یزدان قسم، بهتر آورده‌ای
به گلزار جانان زدی دستبرد
به کوفه گلی نوبر آورده‌ای
گل آتش است اینکه از کوه طور
تو با خاک و خاکستر آورده‌ای

(صاحبکاریف، ۱۳۷۹، ص ۳۴۹)

در شعر نسل جوان انقلاب و در سوگ سروده‌های مجلسی که نام خولی مطرح می‌شود، تصویرهای موشکافانه، دقیق با تطبیق شخصیت خولی با شخصیت‌های منفی امروز کمتر مطرح می‌شود. شکی نیست تعمیم شخصیت، نمادسازی از شخصیت و مصداقیابی نیازمند دید دقیق، ژرف و تاریخی از آن شخصیت و جایگاه او در جغرافیای معرفتی حادثه است که اگر مطالعات همراه با تأملات گسترده و همه‌سویگرانه در حادثه و عناصر حادثه صورت گیرد، امکان این بهره‌گیری‌ها بیشتر خواهد شد و فقر بهره‌گیری، ترجمان مطالعات کمتر در این حوزه است.

در شعر عاشورایی بیش از پرداختن به خولی، حادثه تنور و سر مطرح می‌شود و گاه با اشاره‌ای به حامل و آورنده سر - خولی - صفات وی بیان می‌گردد. یکی از بهترین سروده‌ها در این باره «فتنه خاکستری» از محمدعلی مجاهدی (پروانه) است که خولی را «حسی از دودمان فتنه خاکستری» می‌نامد:

آتش چه قدر رنگ پریده است در تنور
این رد پای قافله داغ لاله‌هاست
این گل خروش کیست که یک ریز و بی‌امان
چون جسم پاره‌پاره در خون تپیده‌اش
از دودمان فتنه خاکستری، خسی
جز آسمان ابری این شام کوفه‌سوز
دنبال طفل گم شده انگار بارها
امشب مگر سپیده دمیده است در تنور؟
یا خون آفتاب چکیده است در تنور؟
شیپور رستخیز دمیده است در تنور؟
فریاد او بریده‌بریده است در تنور
خورشید را به شعله کشیده است در تنور
خورشید سربریده که دیده است در تنور؟
با آن سر بریده دویده است در تنور

(مجاهدی، ۱۳۹۰، ص ۴۶۸-۴۶۹)

«تنور خولی» از پارسای تویسرکانی (پارسا) بیش از آنکه تصویری از جنایت

خولی باشد، توصیف عظمت و درخشش *اب‌عبدالله‌الحسین* است:

از تنور خولی امشب می‌رود تا چرخ، نور
گر، نه ظاهر شد قیامت ورنه روز محشر است
این همان نور است کز وی لمع‌های در لحظه‌ای
این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش
مطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است
از لبان خشک و از حلقوم خونی گویدت
آفتاب چرخ حسرت می‌برد بر این تنور
از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب، ظهور؟
دید موسایی کلیم‌الله شی در کوه طور
این همان مشکوة حق باشد که نایابد فتور
زین سر بی‌تن، کزو افلاک باشد پر ز شور
قصه کهف و رقیم و رمز انجیل و زبور
(قزوه، ۱۳۸۸، ص ۲۱۶)

۱-۶. شمربن ذی‌الجوشن

شمر در فرهنگ مردم ایران، مظهر سنگدلی، بی‌رحمی و خشونت است و در شعر فارسی نیز این جنایتکار که بنا بر برخی اقوال و زیارت ناحیه مقدسه کسی بود که بر سینه امام حسین *علیه السلام* نشست و با خنجر سر از بدن امام جدا کرد، از سران سپاه عمر سعد است.

شگفت آنکه گذشته و شناسنامه شمر چندان تاریک نیست. او راوی حدیث و یار امیر مؤمنان در جنگ صفین بود و پس از جنگیدن و زخمی شدن در مقابل نگاه علی علیه السلام مجدداً به میدان رفت و ضارب خود را که *آدم بن محرز* نام داشت، با نیزه از پای درآورد و به لشکرگاه بازگشت (مزاحم، ۱۴۰۳، ص ۲۶۷-۳۰۳).

نام اصلی شمر، *شُر حبیل بن عمرو بن معاویه* از طایفه بنی کلاب - هم طایفه فاطمه بنت حزام یا همان حضرت *ام البنین* علیها السلام مادر *ابوالفضل العباس* علیه السلام، *عبدالله*، *جعفر* و *عثمان* - و از رؤسای هوازن است. کنیه اش «*ابوالسائبه*» بوده است. شمر در شهادت و گواهی علیه *حجر بن عدی* شرکت کرد که همین باعث شد معاویه حکم قتل حجر را صادر کند.

در قیام حضرت *مسلم بن عقیل* علیه السلام در کوفه، پرچمی را در دست گرفت و مردم را به طرفداری از *عبیدالله زیاد* و دوری از *مسلم بن عقیل* علیه السلام فراخواند.

شمر بن ذی الجوشن در رقابت با *عمر بن سعد* موفق شد نامه‌ای از *عبیدالله زیاد* دریافت کند و با آن نامه به کربلا بیاید که اگر *عمر سعد* جنگ با *اباعبدالله الحسین* علیه السلام را نپذیرد، او فرماندهی را به عهده بگیرد و جنگ را تمام کند.

در روز نهم محرم - تاسوعا - شمر با چهار هزار نفر به کربلا آمد. *عمر سعد* دریافت اگر جنگ را آغاز نکند و کار را یکسره نسازد، نه تنها فرماندهی را از دست خواهد داد، بلکه شمر مأمور کشتن او است. به همین دلیل میان او و *عمر سعد* مشاجره درگرفت و *عمر سعد* تأکید کرد که خودم کار را تمام می‌کنم. شمر هنگام آمدن به کربلا، امان‌نامه‌ای نیز برای *ابوالفضل العباس* علیه السلام و سه برادرش همراه آورده بود. او این امان‌نامه را در دست گرفت، به میدان آمد و *ابوالفضل العباس* علیه السلام را صدا زد؛ ولی *ابوالفضل* پاسخ نداد و به خیمه آمد و امام حسین علیه السلام فرمود:

هرچند فاسق است، جوابش را بده. با جواب تند و برخورد سخت ابوالفضل العباس علیه السلام، شمر سرشکسته و ناامید بازگشت (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ص ۵۵ / از دی، ۱۳۶۷، ص ۱۹۰).

شمر هنگام غروب روز تاسوعا با نیروهای تحت امر - پیاده‌ها - تصمیم داشت به خیمه حمله کند که ابوالفضل العباس علیه السلام از سوی امام، درخواست امان کرد و جنگ به روز بعد - عاشورا - کشیده شد. در فاصله تاسوعا تا عاشورا هیچ‌کس از سپاه دشمن جسورتر و گستاخ‌تر از شمر نبود. او حتی با نیزه‌اش به خیمه امام حسین علیه السلام ضربه زد و تصمیم گرفت آن را به آتش بکشد. گاهی نیز با سخنان تند و رکاکت‌آمیز به اصحاب امام علیه السلام اهانت می‌کرد.

سرانجام روز عاشورا فرا رسید. شمر در این روز چند اقدام دیگر کرد که نشانه نهایت پستی و قساوت او بود:

۱. زهیر بن القین - یار بزرگ امام - را که خطاب به لشکر عمر سعد سخن می‌گفت، هدف تیر قرار داد.

۲. نافع بن هلال از یاران فداکار و پاسدار خیمه‌ها در شب عاشورا، پس از آنکه جنگید و دوازده نفر از سپاه دشمن را از پای درآورد، دو بازویش شکست و به اسارت درآمد. او را نزد عمر سعد آوردند. نافع فریاد می‌زد دوازده نفر از شما را کشتم، اگر بازوان سالم داشتیم، توان آن نداشتید که اسیرم کنید. شمر شمشیر کشید و او را به شهادت رساند.

۳. هنگام نماز ظهر، به حبیب بن مظاهر رضی الله عنه اهانت کرد و نماز امام علیه السلام را به باد استهزا گرفت. وی در شهادت حبیب نقش و سهم داشت.

۴. در هنگام مجروح شدن امام، قصد حمله به خیمه‌ها را داشت که امام

فرمود: «إِنَّ لِمَ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ: اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، لا اقل آزاده باشید» و سپس فرمود: من با شما می جنگم، چرا به خیمه ها و اهل بیت من تعرض می کنید؟ شمر به یارانش فرمان داد بازگردند و امام را محاصره کنند.

شمر در همین جا بزرگترین جنایت را مرتکب شد و با خنجر به گودال قتلگاه آمد و سر امام مظلوم را از پشت سر جدا کرد و بر نیزه گذاشت و به خولی سپرد (همان، ص ۷۶ / ازدی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۳).

رهبری اصلی غارت خیمه ها پس از شهادت امام علیه السلام، حتی تصمیم در قتل امام سجاد علیه السلام و آتش زدن و تازیانه زدن ها را شمر بن ذی الجوشن به عهده داشت.

شمر، برص (پیس) بود و امام علیه السلام در خوابی که در راه دید و برای علی کبری علیه السلام تعریف کرد، به این پیسی (دورنگی) اشاره کرد.

او پس از پایان واقعه کربلا همراه با طایفه هوازن، بیست سر از شهدای کربلا را به کوفه آورد و در حمل سرها به سمت شام نیز نقش فرماندهی داشت (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۱۲).

پس از کربلا، در قیام مختار در کوفه، شمر چندین بار با نیروهای مختار جنگید و سرانجام با جنگ و گریز خود را به محلی به نام «ساتیدما» و دهکده ای به نام «کلثانیه» رساند. ابو عمره در تعقیب وی موفق شد پیکی را که حامل نامه شمر برای مصعب بن زبیر بود، دستگیر کند و مخفیگاه شمر را بیابد.

شمر جامه ای نو و زیبا به تن داشت که البته سفیدی های برص (پیس) از کناره های آن پیدا بود. ابو عمره او را یافت و به قتل رساند و سر او را نزد مختار فرستاد. مختار با دیدن سر شمر، سجده شکر به جای آورد و دستور داد سر او را بر نیزه در مقابل مسجد جامع نصب کنند (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ص ۸۳).

شمر منفورترین چهره در تعزیه هم هست و در میان «اشقیاء» در نمایش تعزیه با لباس سرخ شاخص می‌شود.

شمر در شعر فارسی و شعر عاشورایی فارسی، مظهر و نماد پستی، پلیدی، بی‌پروایی، جنایت‌پیشگی، بی‌شرمی و همه زشتی و پلشتی است که همواره نام او با لعن و نفرین همراه است.

در شعر گذشته فارسی، سنایی بیش و پیش از دیگران به نام و جنایت او اشاره کرده است:

شمر و عبیدالله و زیاد لعین	روحشان جفت باد با نفرین
برکشیدند تیغ بی‌آزرم	نز خدا ترس و نه ز مردم شرم
سرش از تن به تیغ ببریدند	و اندر آن فعل سود می‌دیدند

(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۳۷۴)

اشارات غیرمستقیم و بدون ذکر نام به شمر و افعال او - به خصوص جداکردن سر امام علیه السلام - در شعر بسیار فراوان است. شهریار از زبان شمر، آخرین لحظه‌های امام علیه السلام را در گودال قتلگاه این‌گونه گزارش می‌دهد:

دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین علیه السلام
شمر گوید: گوش کردم تا چه خواهد از خدای جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین علیه السلام

(محمدزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲)

عبدالعظیم صاعدی در توسعه مفهوم و نام شمر، او را مظهر همه بدی‌ها می‌خواند و می‌گوید همواره در مقابل شمر شمشیر باشید!

کربلا ای ردّ پای رازها	راه تو هم‌جوشی پروازها
راه تو یعنی بشر! پنهان و فاش	«شمر» را در هر زمان شمشیر باش

(قزوه، ۱۳۸۸، ص ۳۴)

در سروده‌های طنز عاشورایی نیز شمر، دستمایه بسیاری از سروده‌ها شده است. امان‌نامه آوردن شمر در کربلا، تکیه‌گاه این رباعی طنزگونه جلیل صفریگی در «اونویسی» است:

فریاد حسینؑ را شنیدیم همه از کوفه به سوی او دویدیم همه
رفتیم به کربلا ولی برگشتیم از شمر امان نامه خریدیم همه
(صاعدی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۶)

عمران صلاحی با اشاره به مسئله تعزیه و نقش شمر در تعزیه می‌گوید:

روز عاشورا می‌شد
گریه می‌شد ...
پیرهن‌ها همه‌اش سیاه
یه نفر شمر می‌شد
یه نفر امام می‌شد
یه نفر شیر می‌شد
یه نفر اسیر زنجیر می‌شد ...
من دلم همش می‌خواست
شمر بیچاره بشه
زنجیرا پاره بشه

(صفریگی، ۱۳۸۷، ص ۳۸)

چهره منفور شمر در ادبیات و فرهنگ عامه، زمینه‌ساز خلق ضرب‌المثل‌های فراوان نیز شده است که روزانه در کاربردهای زبانی مردمی دیده می‌شود و معمولاً از هر رفتار خشن و فرد خشن، به شمر تعبیر و یاد می‌شود.

۷-۱. حرمله بن کامل اسدی

حرمله بن کامل اسدی نماد «بی عاطفگی» در کربلاست. این جنایتکار، چند جنایت در کربلا مرتکب شد که عمده جنایات با «تیر» اتفاق افتاده است.

نخستین جنایت او به نقل از امام محمد باقر علیه السلام، هدف قراردادن علی اصغر بود که تیر سه شاخه (سه شعبه) زدن به گلوی تشنه شیرخوار مشهور شده است. امام حسین علیه السلام پس از این حادثه تلخ، نفرین کرد و گفت: «و انتقم لنا من هولاء الظالمین: خداوندا! انتقام ما را از این بیدادگران بگیر» (صلاحی، ۱۳۷۸، ص ۵۸).

منهال بن عمرو پس از کشتن حرمله به مختار گفت: وقتی در مدینه بودم، امام سجاد علیه السلام از کوفه و از زنده بودن یا کشته شدن حرمله پرسید و من گفتم وقتی از کوفه بیرون آمدم، هنوز زنده بود و امام علیه السلام هر دو دستش را به دعا بلند کرد و نفرین کرد: «اللهم اذقه حرّ الحديد، اللهم اذقه حرّ النار: خدا سوزش و گرمای شمشیر و آتش را به او بچشان». از این نفرین، داغ و سوز شهادت شیرخواره و عمق جنایت حرمله معلوم می شود.

جنایت دوم حرمله، تیرزدن به عبدالله بن حسن مجتبی علیه السلام و شهادت او در گودال قتلگاه است (طبری، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۴۴۸). تیرزدن به چشم ابوالفضل علیه السلام و تیرزدن به امام حسین علیه السلام، جنایت سوم و چهارم او در کربلاست. همان گونه که معلوم است، حرمله تیرانداز ماهری بوده است.

منهال بن عمرو گزارش دستگیری حرمله را دقیق و کامل بیان کرده است. او می گوید: پس از مراسم حج، از مدینه به کوفه رسیدم. مختار را ملاقات کردم. مختار که با من سابقه دوستی داشت، پرسید منهال! چه شده است که تاکنون به دیدار و تبریک و تهنیت پیروزی ها و حکومت ما نیامده ای؟ گفتم: در سفر حج

بوده‌ام. آنگاه همراه او به کناسه - محل تجمع و بازار مشهور کوفه - رسیدیم. مختار لحظه‌ای درنگ کرد و به نقطه‌ای نگریست. به او خبر دادند اینجا مخفیگاه حرمله است. مختار، بلافاصله گروهی را به جست‌وجوی حرمله فرستاد و دیری نگذشت که سواران برگشتند و گفتند: بشارت باد امیر را، حرمله دستگیر شد. همین که حرمله را آوردند، مختار گفت: «الحمد لله الذی مکنتی منک: خدای را سپاس که دستگیر شدی و دستور داد جلا داد بیاید. آنگاه دستور داد اول دو دستش را که با آنها تیراندازی کرده بود، قطع کنند. پس از آن دستور داد دو پایش را قطع کنند و او در خون دست و پا می‌زد که مختار فریاد زد: آتش! آتش! پس از روشن کردن آتش، حرمله را در آتش افکند. من با صدای بلند گفتم: سبحان الله! مختار برگشت و پرسید: چرا سبحان الله گفتم. من دیدار با امام سجاد^ع و جمله او را بازگفتم که امام^ع دوباره فرمود: خدایا شمشیر را به او بچشان و یک بار فرمود آتش را به او بچشان و دقیقاً نفرین امام^ع تحقق یافت. مختار با شگفتی پرسید: تو خودت این را از امام^ع شنیدی؟ گفتم: آری! به خدا سوگند خودم شنیدم. مختار بلافاصله از اسب پیاده شد دو رکعت نماز خواند و سجده طولانی به جای آورد. پس از سجده، جسد حرمله کاملاً سوخته بود. من از مختار خواستم به منزل ما بیاید و او گفت: خداوند دعای امام سجاد^ع را به دست من مستجاب کرد. جای شکر است و امروز وقت روزه شکر. از اینکه خدا چنین توفیقی نصیب من کرد، نیت روزه کرده‌ام (طاووس، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۷۹).

حرمله در شعر انقلاب و در شعر عاشورایی انقلاب، مظهر و نماد غرور و قساوت و سنگدلی است. یکی از زیباترین سروده‌ها که به شخصیت منفی حرمله

اشاره می‌کند، از سیدحسن حسینی در «گنجشک و جبرئیل» است:

چه منطق سیالی
در کلام سرخ این قبیله
موج می‌زند
فلسفه نمی‌بانم
سخن از گلوی تردی است
که صادقانه
برفراز منبر برآمد
و بلاغت را به عرش رسانید
به روایت صادق و صمیمی
استثنایی بزرگ
در تاریخ فوران
سیلانی بی‌سقوط
فریادی متصاعد
که با سه شعله زبانه کشید
به آفتاب بگو
غرور کور حرمه
آیا مجاب خواهد شد؟

(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۳۳۲-۳۳۳)

تیر سه‌شعبه با توصیف سه شعله زبانه‌گرفته و پیوند آن با آفتاب و «غرور کور» حرمه و اشاره تلویحی به این نکته که خون گلوی اصغر^{علیه السلام} را امام به آسمان پرتاب کرد و فرشتگان دریافت کردند شبکه‌ای شگفت و شاعرانه فراهم آورده است.

جلیل صغریگی نیز با پیوندزدن حرمله به «اکنون» در رباعی طنزآمیز
خویش می گوید:

انگار تمام شهر تسخیر شده بنگاه فروش غل و زنجیر شده
از چار طرف حرمله‌ها آمده‌اند بازار پر از نیزه و شمشیر شده

(حسینی، ۱۳۷۵، ص ۵۵-۵۶)

حمیدرضا شکارسری با تصویری از تغزیه و تأثیر ژرف عاشورا - به ویژه
شهادت/صغریه - و به هم‌ریختن تغزیه - با سوگواری تغزیه‌گردانان می گوید:

ناگهان تیر خود را شکست و به زانو در آمد

پیش لبخند اصغریه

حرمله گریه سرداد...

ناگهان شمر فریاد زد:

نه!

نمی‌برم این شطّ خون فصیح خدا را

ناگهان ملک ری سوخت

از سکه افتاد

ابن سعد انتخابی دیگر کرد ...

ناگهان خولی از کوره یک ماه آورد

شست و بوسید

نالهاش کوفه را درنوردید

ناگهان لشکری حر

موج برداشت

کربلا بی دریغ از فرات آب نوشید

ناگهان صحنه را جامی سرخ پر کرد

جامی، پاره پاره، دریده

تعزیه

نیمه کاره

رها شد ...

(صفریگی، ۱۳۸۷، ص ۴۰)

۱-۸. سنان بن انس نخعی

قساوت قلب، بی رحمی، پستی و پلیدی سنان را بیش از شمر، خولی و عمر سعد دانسته‌اند.

سنان در بسیاری از جنایات کربلا شرکت مستقیم داشت؛ از جمله:

۱. نخستین جنایت او حمله به سمت خیمه‌ها برای ایجاد فاصله میان امام علیه السلام و میدان جنگ و حمله نهایی به امام علیه السلام بود.
۲. در میدان یک بار امام علیه السلام را هدف تیر قرارداد که تیر به امام علیه السلام اصابت کرد.
۳. پس از آنکه امام علیه السلام ضربات فراوان خورده بود و ضربات نیزه و شمشیر توان از ایشان گرفته بود، سنان با نیزه، سینه امام علیه السلام را هدف قرار داد که حضرت بر زمین افتاد. سنان از خولی خواست جلو برود و کار را تمام کند؛ ولی خولی بر اثر شکوه و عظمت سیمای امام، به حالت لرزان دور شد. سنان بر سر او فریاد کشید که خدا دهان و بازویت را بشکنند، چرا هراسانی؟ و براساس نقل برخی مقاتل، خود سنان از اسب پیاده شد و سر مبارک حسین را جدا کرد و به خولی سپرد (شکارسری، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۴۰ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، صص ۳۷۵ و ۳۳۷ / ازدی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۴-۲۵۵).

پس از شهادت امام، سنان بن انس، مغرور و مست از احساس پیروزی، سوار

بر اسب نزد عمر سعد آمد و با صدای بلند این اشعار را خواند:

اَوْفَرُ رَكَابِي فَضَّةً وَ ذَهَبًا اَنْي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُحَجَّبَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اُمًّا وَ اَبًا وَ خَيْرَهُمْ اَذِيْنَ سَبَوْنَ نَسَبًا

رکاب مرا از طلا و نقره پُر کنید که من از کشتن آقای بی‌گوار باز می‌گردم. من کسی را کشتم که پدر و مادرش برترین و نسب او والاترین است. عمر سعد با شنیدن این شعر به سنان گفت: اَشْهَدُ اَنَّكَ مَجْنُونٌ: تو دیوانه‌ای و پس او را به خیمه خود برد و با چوب بر سرش زد و گفت: ابله! می‌دانی چه گفتم؟ به خدا سوگند اگر عیب/الله این سخنان را می‌شنید، گردنت را می‌زد (شکارسری، ۱۳۹۰، ص ۸۱-۸۲).

با قیام مختار، سنان بن‌انس از کوفه گریخت و به مصعب بن‌زیبیر در بصره پیوست. مختار دستور داد خانه‌اش را ویران کنند و سرانجام در منطقه‌ای میان عذیب‌الهجانات و قادیسیه دستگیر شد.

مختار دستور داد نخست انگشتانش را قطع و سپس دست و پایش را قطع کنند و بدین‌گونه سنان به مجازات جنایاتش رسید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۳۷۵).

در شعر عاشورایی، به نام سنان بن‌انس اشاره و گاه نوعی جناس میان سنان - نوعی سلاح شبیه نیزه - و سنان - سنان بن‌انس - ایجاد می‌شود.

علی انسانی در کتاب دل‌سنگ آب شد، نیزه‌زدن به پهلوی امام را با شکستگی پهلوی فاطمه گره و پیوند زده است.

هرکس که رسد زخم بر یک جا زد گر حربه نداشت سنگ بی‌پروا زد

آن دم که سنان، سنان به پهلویش زد افتاد و صدای مادرش زهرا زد

(انسانی، ۱۳۸۶، ص ۳۴۱)

و در جای دیگری همسفری *سنان بن انس* با قافله اسیران و شکنجه‌دادن و آزار کودکان را بیان کرده است:

رهین منّ اشکم که بر رخم می‌ریخت گل خزان زده را آب باغبان می‌داد
به هر زمان که سراغ تو دختر تو گرفت جواب طفل تو را با سان، سان می‌داد

(همان، ص ۳۷۸)

۹-۱. ساربان (بجدل بن سلیم یا بریده بن وائل)

یکی از مرتبه‌ها در مقاتل - مقاتل متأخر و معاصر - قطع انگشت امام علیه السلام در گودال قتلگاه و ربودن انگشتی است. ماجرا این‌گونه نقل می‌شود که یکی از ساربانان همراه کاروان حسین پس از شهادت امام علیه السلام برای ربودن کمر بند یا بند زیرجامه امام علیه السلام به گودال قتلگاه آمد و همین‌که خواست کمر بند را برآید، دست امام علیه السلام، دست او را گرفت و او دست را قطع کرد. دیگر بار، دست بر کمر بند برد که دست دیگر امام علیه السلام مانع شد و آن دست را نیز قطع کرد و در این هنگام صدایی شنید و خود را در میان کشته‌شدگان قرار داد؛ ولی کسی که در این لحظه آمد بود، پیامبر صلی الله علیه و آله بود که خطاب به ساربان (جمّال) گفت: «مالی و مالک یا جمّال؟ تقطع یدین طال ما قبلها جبرئیل و ملائکة الله اجمعون و تبارک و بهما أهل السموات والارض: مرا با تو چه کار، ای ساربان! دست‌هایی را بریدی که اکثر اوقات جبرئیل و فرشتگان خدا آنها را می‌بوسیدند و اهل زمین و آسمان‌ها به آن تبرک می‌نمودند...».

آنگاه پیامبر نفرین نمود و دستان ساربان شل شد و صورتش سیاه (مجلسی،

۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۳۱۶-۳۱۹ / سنگری، ۱۳۸۸، ص ۵۰۳-۵۰۶).

شروع و بافت این داستان، ساختگی بودن آن را نشان می‌دهد؛ ولی در باب ربودن انگشتر امام علیه السلام - انگشتری غیر از انگشتر امامت، چون انگشتر امامت را به فرزندش امام سجاد علیه السلام داد - آن را به جلال بن سلیم نسبت داده‌اند (بحرانی، ۱۳۶۵، ص ۳۰۲).

سعید بیابانکی در غزل عاشورایی پیکر خورشید می‌گوید:

نیمی از خورشید در سیلاب خون افتاده بود کاروان می‌برد نیم دیگر خورشید را

کاروان بود و گلوی زخمی زنگوله‌ها ساربان دزدیده بود انگشتر خورشید را

(قزوه، ۱۳۸۸، ص ۲۶۶)

۲. توصیف شخصیت منفی کوفه، آل مروان، آل زیاد و...

در شعر عاشورایی تقبیح و توبیخ کوفه، نماد بی‌وفایی و پیمان‌شکنی، آل زیاد و ابوسفیان و آل مروان، نماد جنایت و شقاوت و خیانت، بیش از ذکر نام خیانتکاران مرسوم و معمول است. این شیوه در زیارات نیز بارز است. در زیارت عاشورا جز نام چندتن از تبه‌کاران چون ابوسفیان، معاویه، یزید شمر، عبیدالله زیاد و عمر سعد ذکر نشده است و لعن و نفرین متوجه «آل» ابوسفیان، زیاد و مروان است. در این میان «کوفه و شام» نیز به عنوان مظهر «دروغ، فریب، پیمان‌شکنی و بیدادگری» مطرح می‌شوند.

گزمکان پلید می‌جویند

سایه مرد را به دشنه و تیغ

خیل اهریمنان که می‌دارند

آب را از لبان تشنه دریغ

قاصد کاروان بیداری!
 مردهای قبیله در خوانند
 بازگردای سوار دریا دل
 کوفیان پای بست مردابند
 اینک این مسلم است خون آلود

در حصار ددان زشت آیین
 دست‌ها بسته و توانش نیست
 می‌برندش فراز برج به کین ...

غیرتی نیست کوفه را برگرد
 بیعتی سست بود و نیشکسته است
 آن که می‌کرد خدمت خورشید
 خدمت «شام» را کمر بسته است

(اسرافیلی، ۱۳۶۴، ص ۹۱)

بعد مکه در مدینه دام شد،
 آفتاب سربلند سایه سوز
 الامان ز شام، الامان ز شام
 شام بی‌مروت غریب کش
 کوفه صرف عیش و نوش شام شد
 در حصار نیزه‌ها اسیر بود
 الامان ز درد دو غربت امام علیه السلام
 کاش کوفه بهانه‌گیر بود

(قزوه، ۱۳۷۸، ص ۴۶)

ما در این مساحت تاریخی
ما در محاربه هستیم
با هر کسی که حسین به جنگ است
و در صلحیم
با هر کسی که با حسین به صلح است
و خاندان زیاد
عجیب زیادند

(صفارزاده، ۱۳۵۸، ص ۴۵)

۲۰۳

۳. توصیف کلی دشمنان

توصیف «اشقیاء» و چهره‌های منفی کربلا - بدون ذکر نام خاص - پیشینه‌ای دیرینه در شعر عاشورایی دارد. *عبدالله بن حرّ جعفی* (متولد ۳۸ق) شاعر جسور جنگ‌جویی که به رغم دعوت امام حسین علیه السلام، از یاری او سر باز زد و شاید نخستین کسی باشد که بر سر مزار حسین علیه السلام شعر گفته است، چهره‌های منفی کربلا را با عنوان اهل ضلالت و نفاق معرفی می‌کند:

فیالک حسرة ما دمت خیاراً تردّد بین حلقى التراقی
حسین حسین یطلب بذل نصری علی أهل الضلالة والنفاق

(ابن سعد، ۱۴۱۵، ص ۱۲۴)

یعنی: اندوه و حسرت ابدی - تا زنده‌ام - بر من باد، حسرتی که گستره سینه‌ام را پُر کرده است. وقتی که حسین علیه السلام در برابر گمراهان و دورویان از من یاری خواست [و یاری نکردم].

کسایی مروزی را باید نخستین شاعر پارسی گو دانست که دشمنان امام حسین علیه السلام در کربلا را نکوهیده و با عنوان «اسیر غوغا» شناسانده است و غوغا در این شعر به معنای شرانگیز، فتنه گر و فاسد می باشد:

آن میر سربریده در خاک و خون تپیده ز آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا

(شعار، ۱۳۷۰، ص ۴۸)

در شعر انقلاب - به ویژه شعر عاشورایی - تبهکاران و سقاوت پیشگان در عاشورا با نام های گوناگون و توصیف های رنگارنگ مطرح و شناسانده می شوند. ویژگی های آنان چون خودپرستی، حرمت شکنی، سنگدلی، زرپرستی، جهل، قساوت، دنیازدگی فراوان مطرح می شود. سید محمد جواد شرافت به برخی از این ویژگی ها اشاره کرده است:

دنیا شنید آه نیستانی تو را	بر نیزه دید آینه گردانی تو را
موج نسیم غمزده حس کرد مو به مو	بر اوج نیزه، عمق پریشانی تو را
سنگی که قلب دخت علی را نشانه رفت	آمد شکست، حرمت پریشانی تو را!
قومی که سجده بر بت ابلیس برده اند	انکار کرده اند مسلمانی تو را
آنان که گوششان پر از آواز سکه شد	کرمی شدند لهجه قرآنی تو را
با این همه کسی نتوانست کم کند	یک ذره از تجلی عرفانی تو را
بعد از طلوع سرخ تو ای آفتاب سبز!	چشمی ندید مغرب پایانی تو را

(غفورزاده شفق، ۱۳۸۶، ص ۱۸۴)

شخصیت های منفی عاشورا، در شعر انقلاب این تفاوت اساسی را با شعر کلاسیک عاشورایی دارند که بیش و پیش از آنکه به شخص اشاره داشته باشند، نماد و مظهر زشتی ها و پستی ها و شخصیت های تعمیم یافته ای اند که با امروز منطبق می شوند؛ به عبارت دیگر، چون شعر عاشورایی انقلاب به دنبال تطبیق

عاشورای دیروز با عاشوراهاى امروز است، چهره‌هاى منفى در آن نیز امروز هستند؛ عمر سعدها، یزیدها، شمر، خولی و سنان‌ها و حرمله‌هایی که می‌توانیم مصداق آنها را همین امروز بیاییم و حس کنیم و نسبت خود را با آنها روشن سازیم. چهره‌هاى منفى کربلا در شعر انقلاب همواره آفاقی و بیرونی نیستند، گاه در شعر عاشورایی از چهره‌هاى منفى آینه‌ای برای تماشای درون خود می‌یابیم؛ همان‌گونه که چهره‌هاى مثبت عاشورا نیز چنین‌اند.



منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن؛ **الکامل فی التاریخ**؛ ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن سعد، محمد؛ **ترجمة الامام الحسين** (طبقات ابن سعد)؛ تحقیق سیدعبدالعزیز طباطبایی؛ تهران: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن نما، نجم‌الدین جعفرین محمد حلّی؛ **ذوب‌النصار فی شرح‌النار**؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۴. ازدی (ابونجف)، لوط‌بن یحیی؛ **وقعة‌الطف**؛ تحقیق محمدهادی یوسفی؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۷.
۵. اسرافیلی، حسین؛ **تولد در میدان**؛ ج ۱، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۶. —؛ **مثل آتش که در دل سنگ**؛ ج ۱، تهران: خورشید باران، ۱۳۸۳.
۷. اصفهانی، ابوالفرج؛ **مقاتل‌الطالبیین**؛ قم: مکتبه الشریف‌الرضی، ۱۳۴۹.
۸. امیری اسفندقه، مرتضی؛ **گزیده ادبیات معاصر** (مجموعه شعر ۳۴)؛ تهران: انتشارات نیستان، ۱۳۷۸.
۹. امین، سیدمحسن؛ **أعیان‌الشیعة**؛ تحقیق حسن امین؛ ج ۱، بیروت: دارالتعارف ۱۴۰۳ق.
۱۰. انسانی، علی؛ **دل سنگ آب شد**؛ تهران: نشر جمهوری، ۱۳۸۶.

۱۱. اوستا، مهرداد؛ امام حماسه‌ای دیگر؛ تهران: نشر حوزه هنری، ۱۳۶۸.
۱۲. بحرانی، عبدالله؛ عوالم (الامام‌الحسین علیه السلام)؛ قم: مؤسسه الامام‌المهدی، ۱۳۶۵.
۱۳. بلاذری، احمدبن یحیی؛ انساب‌الاشراف؛ ج ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۷ق.
۱۴. حسینی، سیدحسن؛ گنجشک و جبرئیل؛ ج ۲، تهران: نشر افق، ۱۳۷۵.
۱۵. خدایی، سیدعلی‌اکبر؛ شریح قاضی؛ تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲.
۱۶. داوودی، علی؛ مردگان بسیارند؛ ج ۲، تهران: انتشارات تکا، ۱۳۸۸.
۱۷. دمشق‌باغونی، ابوالبرکات محمدبن‌احمد؛ ج ۲، جواهرالمطالب؛ قم: مجمع احیاءالثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۱۸. دینوری، احمدبن‌داود؛ الأخبارالطوال؛ قم: مشورات‌الرضی، ۱۳۷۰.
۱۹. سبزواری، حمید؛ سرود درد؛ تهران: نشر کیهان، ۱۳۶۷.
۲۰. سماوی، محمدبن‌طاهر؛ أبصارالعين فی أنصارالحسین؛ قم: مرکز‌الدرامات الاسلامیه لحرس‌الثورة، ۱۴۱۹ق.
۲۱. سنگری، محمدرضا، آینه در کربلاست؛ تهران: انتشارات قدیانی، ۱۳۸۸.
۲۲. سیدبن‌طاووس؛ الاقبال بالأعمال‌الحسنة؛ ج ۳، قم: مکتبه‌الاعلام‌الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۲۳. —؛ اللهوف علی قتلی‌الطفوف؛ نجف: مکتبه‌الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۲۴. شعار، جعفر؛ گزیده اشعار کسایی؛ تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۰.
۲۵. شکارسری؛ حمیدرضا؛ الکامل فی‌التاریخ؛ ج ۴، تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۰.
۲۶. شوشتری، شیخ جعفر؛ الخصائص‌الحسینیة؛ نجف: مطبعة‌الحیدریه، ۱۳۷۵ق.

۲۷. صاحبکاری؛ ذبیح‌الله؛ سیری در مرثیه عاشورایی؛ مشهد: انتشارات تاسوعا، ۱۳۷۹.
۲۸. صاعدی، عبدالعظیم؛ نیزه بر پلک پروانه‌ها؛ تهران: انتشارات تجلی مهر، ۱۳۹۱.
۲۹. صفارزاده، طاهره؛ بیعت با بیداری؛ تهران: انتشارات همدمی، ۱۳۵۸.
۳۰. صفریگی، جلیل؛ اونویسی؛ ایلام: نشر برگ آذین، ۱۳۸۷.
۳۱. صلاحی، عمران؛ گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر ۷۱)؛ تهران: انتشارات نیستان، ۱۳۷۸.
۳۲. طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ طبری؛ ج ۵، بیروت: دارالتراث، ۱۴۰۶ق.
۳۳. —؛ تاریخ‌الامم والملوک (تاریخ طبری)؛ ج ۵، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۳۶۳.
۳۴. عاملی، امین؛ أعیان‌الشیعة؛ ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۳۵. عزیزی، احمد؛ کشف‌های مکاشفه؛ ج ۲، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۶۹.
۳۶. غفورزاده شفق، محمد؛ این حسین کیست؟!؛ ج ۳؛ چ ۱، مشهد: انتشارات به‌نشر (آستان قدس رضوی)، ۱۳۸۶.
۳۷. قآنی، حبیب‌الله؛ دیوان قآنی؛ [بی‌جا]: انتشارات گلشایی (نشر ارسطو)، ۱۳۶۴.
۳۸. قزوه، علیرضا؛ گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر ۴۱)؛ تهران: نشر نیستان، ۱۳۷۸.
۳۹. —؛ من می‌گویم شما بگریید (مجموعه شعر گردآوری)؛ چ ۱۰، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸.

۴۰. قمی، عباس؛ **مفاتيح الجنان**؛ تهران: چاپ افست علمی، ۱۳۴۲.
۴۱. کوفی، ابن اعثم؛ **الفتوح**؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.
۴۲. کوفی، فضیل بن زبیر؛ **تسمیة من قتل مع الحسین**؛ قم: نشر فی مجله تراثنا، ش ۱۲، ۱۴۱۸ق.
۴۳. مامقانی، عبدالله؛ **تنقیح المقال**؛ ج ۲، نجف: مکتبة المرتضویة، ۱۳۵۰ق.
۴۴. مجاهدی (پروانه)، محمدعلی؛ **کاروان شعر عاشورا**؛ چ ۱، قم: نشر زمزم هدایت، ۱۳۸۶.
۴۵. —؛ **یک آسمان پرواز**؛ تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۹۰.
۴۶. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ ج ۴۴ و ۴۵، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۴۷. محمدزاده، مرضیه؛ **عاشورا در شعر معاصر و فرهنگ عامه**؛ چ ۱، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا، ۱۳۸۹.
۴۸. معهد تحقیقات باقرالعلوم؛ **موسوعة کلمات الامام الحسین**؛ قم: دارالمعروف، ۱۴۱۵ق.
۴۹. مفید، محمدبن محمدبن نعمان؛ **الارشاد**؛ ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۵۰. مرقم، عبدالرزاق؛ **مقتل الحسین**؛ قم: مکتبة الشریف الرضی، ۱۳۹۴ق.
۵۱. منقری، نصر بن مزاحم؛ **وقعة الصفین**؛ قم: کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۵۲. موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ **صدای سبز**؛ چ ۱، تهران: انتشارات قدیانی، ۱۳۸۳.
۵۳. موسوی، سیدشهاب‌الدین؛ **نشریه ییابان**؛ ش ۵۲، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۷۰.

۵۴. میرجعفری، سیداکبر؛ **پایان رنگ‌های جهان**؛ چ ۱، تهران: نشر هنر رسانه اردیبهشت، ۱۳۸۶.
۵۵. میرزایی، محمدسعید؛ **دیروز می‌شوم که بیایی**؛ چ ۴، تهران: انتشارات تکا، ۱۳۸۹.
۵۶. میری، سیدمحمدبابا و محمد رفیعی و محمد غفاری؛ **پلک صبوری** (مجموعه اشعار حضرت زینب علیها السلام)؛ قم: نشر گنج عرفان، ۱۳۹۱.
۵۷. ناجی موسوی، سیدهاشم؛ **جزاء أعداء و قتلۀ سیدالشهداء فی دارالدنیا**؛ قم: مطبعة دانش، ۱۴۱۸ق.
۵۸. یعقوبی، ابن واضح؛ **تاریخ یعقوبی**؛ ترجمه محمدابراهیم آیتی؛ ج ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.